

یادواره تلفونی یک آقای پرچمی!

نوشته ضیا، مسئول هفته نامه "افق" استرالیا

آنهایی که عالمانه و عاملانه خواسته اند به خاطر خودشان، وطن شان و بالآخره انسانهای روی زمین، راهی به سوی رفاه و زیست باهمی در چوکات ضابطه های انسانی جستجو کنند، بی تردید نیاز به اندیشه منسجمی دارند که آن اندیشه برای خودشان، نخبگان و مجموعه های بزرگ انسان قابل پذیرش باشد.

اندیشه فردی یا جمعی، محصول نسل حاضر یا چند نسل قبل نیست، قوام آن به تاریخ انسان می رسد. بدانگونه که طفل مراحل تکاملی امبر یو، نوتولدی، طفولیت، نوجوانی و... را سپری میکند، اجتماع نیز در جاده زمان این مسیر را عبور کرده تا اندیشه های جمعی به پخته گی قدم گذارد.



منشاء تفکر جمعی در پیوند با فرد و جامعه اکثراً با نیت و اراده نیک در جهت رفاه انسان به وجود آمده است. اگر به تاریخ دین بصورت کل و به تاریخچه هر یک از ادیان جداگانه مراجعه شود، معلوم می گردد که ریشه ها و اندیشه های دینی به خاطر رفاه و آسایش در مخیله انسان شکل یافته است، اینکه در مرور زمان از آن چگونه و با چه رویکرد ها استفاده شده، بحث جداگانه است. از جمله کجروی ها و بیراهه استفاده کردن ها را در اکثر ادیان و حتی در دین مقدس اسلام دیده میتوانیم که امروز نمونه بارز آن در جنایات گروه های تروریستی زیر چتر اسلام به مشاهده می رسد.

سیاست نیز با تاریخ انسان پیوند دارد. سیاست با حکومت اکثراً با دین متمم همدیگر حرکت کرده اند. در برخ موارد سیاست دین را به حیث وسیله بقا به کار برده (عیسویت در اروپای قبل از رنسانس) و زمانی دین سیاست را زیر تاثیر خود قرار داده است (واتیکان و جمهوری اسلامی ایران). و اما پس از انقلاب کبیر فرانسه و دوره رنسانس در اروپا مجموعه های فکری در مسایل سیاسی رو به افزایش گذاشت، تا آنکه اندیشه دموکراسی و مکتب های مختلف سیاسی تا مارکسیزم به حیث اندیشه نوین عرض اندام کرد، و ولاد میر ایلیچ لنین آنرا به منصفه عمل قرار داد.

بسیار اتفاق افتاده که ادیان و همچنان اندیشه های سیاسی به ویژه آن اندیشه هایی که صدای، حق، عدالت و رفاه انسان را شعار داده اند، به مرور عملکردهای ناشیانه و عدول مجریان از جوهر یا حقیقت همان دین یا اندیشه ویا عدم مدیریت سالم، نتایج زیانبار از خود به جا گذاشته، نهایتاً بلا کش مردم است که زیانهای گوناگون را متقبل شده اند. چنانچه نمونه های بارز آن را در سیاست زده گیهای کمونستی کودتای 7 ثور و دین زده گی های تنظیمی ها و طالبان و بار دگر سیاست زده گی های (دموکراسی) حکومت های کرسی و اشرف غنی، طی دهه های اخیر مشاهده کردیم و می کنیم.

هدف نویسنده در ین یادداشت تأیید یا تردید کدام دین یا کدام اندیشه سیاسی نیست، زیرا پذیرش دین و اندیشه اساساً فردی و انتخابیست. هردین با منطق منحصر به خودش پیوسته حقانیت خود را علم کرده است، همچنان اندیشه ها و مکتب های سیاسی اند که هر کدام از دموکراسی تا سوسیالزم، کمونیزم، نیشنلزم ... خودشان را حق معرفی کرده اند.

چیزی که مرا واداشت، این سطور را بنویسم، به صدا آمدن زنگ تلفونی است که دوهفته پیش، یک تن از خوانندگان سرا پا قرص پرچمی اعتراضیه خود را توام با احساسات، نسبت به نوشتن این مطلب: **(....و از همه مهمتر که خلقی ها و پرچمی ها در یگان گوشه و کنار روباه منشانه به خیز و جست برآمدند و دل خوش کرده اند و میکنند؛ ما (خوب بودیم. لا حول والله!) که در متن سخن هفته شماره (198 مورخ 5 ماه می سال روان) هفته نامه "افق" به نشر رسیده، با من در میان گذاشت.**

بار بار هفته نامه "افق" با اطلاع خواننده های عزیز رسانده است که هرگونه پیشنهاد، انتقاد و خواسته های شان را بصورت مکتوب به ما ارسال کنند، زیرا نشریه وقت کافی ندارد تا به پرسش فرد، فرد تلفونی جواب دهد، باز هم به احترام این آقا، برایش گفتم:

(... آیا تاهنوز عملکرد های حزب ثان " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را تا بید میکنید؟) موصوف به جواب پرداخت: (... من در بخشهای خیلی کلیدی و پر قدرت حزب دموکراتیک خلق افغانستان قرار داشتم، اما به هیچ کس ضرر نرسانده ام، هیچ کس را اذیت نکرده ام، ... حتی خانه و سر پناه به نام خود نداشتم....)

می بینیم که جوهر سخنش درین نکته خلاصه می گردد:

(به هیچ کس ضرر نرسانده، و دستش به خون کسی آلوده نیست و با وجدان راحت زنده گی به سر می برد ...).

آدم خردمند، به خوبی میداند؛ اعتراض، باز داشت و مداخله در اندیشه و تفکر اشخاص بالغ و عاقل که دارای سلامت جسمی و روحی باشند، امریست خطا که هیچ دین و هیچ اندیشه سالم آنرا نمی پذیرد. زیرا سند آزادی انسان مغز متفکر اوست. پس با کدام حق و یا بهتر است بگویم (دیده درایی)، برخی از خلقی ها و پرچمی ها میخواهند از همان تفکر و همان رژیم و عمل رژیمی که برادر و اعضای خانواده مرا و هزاران پدر، برادر و خواهر هموطن مرا به جرم آزاد اندیشی، دگراندیشی، اسلام اندیشی و وطن اندیشی زیر تعقیب، تهدید، تحقیر، توهین، توقیف و تعذیب گرفته بودند و روانه زندانها کرده بودند و به صورت فردی و جمعی زنده به گور ساخته بودند، دهات، قصبات و وجب وجب وطن ما را بمباردمان کرده بودند، ملیونها انسان سر زمین ما را از وطن بی وطن ساخته بودند، زن و مرد ما را پایمال لشکر روس کرده بودند، نو جوانک های هنوز جوان نشده ما را به عنوان خدمت زیر بیرق به قربانگاه های عسکری فرستاده بودند، حق آزادی فردی را از فرد فرد مردم ما ساقط و ده ها و صد ها و نامحدود بد بختی ها را بر ما روا داشته بودند، آیا می شود در برابر چنین رژیم سفاک و کشور برانداز و در برابر مجریان و هواخواهان آن مهر سکوت بر لب گذاشت و یا به نظر این آقا دسته های گل به آنها اهدا شود؟ برخلاف، ملت افغانستان که تا حال از تبعات بیداد آنها می سوزد و دشمنان میهن از هر طرف به آن هیزم علاوه می کنند، کوچکترین عکس العمل مردم به خون خفته ما با افشای جنایات و فرستادن نفرین به آنها حق مسلم نیست؟ و یا آنکه بیان این حقایق غلط است؟

جالب این است که برخی از هوا داران سرسپرده خلقی، پرچمی و سایر تنظیم ها در کمال بی حیایی، سفاکی ها و خیانت های حزب، رژیم و مجریان شان را صرفاً با این کلمات (... ما هم یگان اشتباه داشتیم یا " کردیم" ...) پرده می اندازند و دل خوش می کنند که با گفتن این کلمه ها برانت حاصل می کنند. نخیر! آنها خود شان را گول می زنند، آنها بیاد داشته باشند که تاریخ آنها را نمی بخشد، آنها نه تنها با گفتن((... ما هم یگان اشتباه داشتیم یا " کردیم" ...)) خلاص نمی شوند، بلکه اگر صد ها بار بگویند: (بد کردیم، جک زدیم ...)) فکر نکنم مردم و تاریخ آنها را ببخشد.

لازم به یاد آوریم که اکثراً پرچمی ها و خلقی ها به این نکته نیز پا فشاری میکنند: (... این ارتجاع داخلی، منطقی و امپریالسم بین المللی بود که سد را در مقابل ما گذاشت، ورنه افغانستان را گل و گلزار می ساختیم...!!!)

مکرراً با صراحت می گویم: این رژیم کودتای ثور و رهبران و عمال نو به قدرت رسیده خلقی و پرچمی بود که خواستند آیدلوژی وارداتی مارکسیزم لیننیزم را بدون ظرفیت سازی در یک کشور تقریباً صد درصد خدا پرست با جوانب بی سواد و بی خبری مردم از سیاست زمان، به تطبیق بنشانند. مگر چنین نبود؟

آیا این مقوله کارمل زبانزد خاص و عام نشده بود: (... ما به دین اسلام احترام داریم!!) و از هر کجایی صدا بلند می شد که ، رژیم به دین اسلام نه تنها عقیده ندارد، بلکه هزاران انسان را به جرم مسلمان بودن، به قتل رسانده و ده ها دین ستیزی و نامحدود مردم ستیزی دیگر...

بنا بر این رژیم کودتا بود که با عملکرد های ناشیانه اش گلب الدین فراری و چند تا ملای مکتبی و مدرسه یی (بی بهره از سیاست و تمدن امروزی) و چند تا ملاهای مساجد (منهای آقایان مجددی و گیلانی که آنها پادشاه مقرر میکردند) را که با پول خیرات، ذکات و اسقاط روزگار می گذشتاند، و از جهان بیرون از افغانستان و یا با مدنیت عصر آشنایی نداشتند، شخصیت های آنها را در صحنه سیاست، مشهور و معروف ساخت. آنگاه، لگام سیاست های تنظیمی زیر نظر ISI پاکستان و آخوند های ایران در تبنای با کشور های غربی و عربی به دست شان افتاد و توده های ملیونی را با شعار های اسلام محوری در عقب خویش کشاندند که دنباله آنها تا کنون در وجود طالبان و داعش مشاهده می کنیم.

این هم نا گفته نماند؛ هر سیاست مدار، رهبر و شخصیت های صفوفی که تعهد شان را با فخر گونه سیاست و آیدلوژی بی که پا بند به آن میباشند و به نفع مردم در چوکات حقوق انسانی قرار میدهند و یا داده اند، هیچگاه از چشم مردم نیفتاده اند و مردم به آنها حرمت گذاشته اند. همچنان مردم افغانستان برانزده گی های حزب دموکراتیک افغانستان را بخصوص در قسمت عدم رشوه ستانی حرمت و احترام می گذارند و نباید فراموش کرد؛ وقتی سران حزب دموکراتیک خلق افغانستان با خصومت های جناحی پرچم و خلق مواجه شده، آنها با بالشت گذاشتن به دهن تره کی و یا نابود کردن حفیظ الله امین مستقیماً پرداخته اند و خود بر قدرت تکیه زده اند، اما حکومت های تنظیمی با بکار گیری جنگ های تنظیمی زن، مرد، پیر و جوان کابل را با راکت و توپ و تانک به قتل رساندند و شهر را به وحشت سرا مبدل ساختند.

پس ای هموطن، خاصه تو آقای پرچمی که برایم تلفون اعتراضی زدی! اگر خلقی، پرچمی، شعله یی، اخوانی و یا صاحب هر اندیشه دیگری باشی، منطق سالم چنین حکم می کند: هیچ کس حق سلب و اعتراض به عقیده و اندیشه کسی را ندارد، مگر که ضرر آن به کس دیگر برسد، جبران ضرر نیز از مجاری حقوقی بر مبنای منشور جهانی حق انسان در چوکات قوانین مدنی کشور ها تحقق می یابد.

تکرار می کنم: به کار بردن صفت (رو باه) و صفات به مراتب بد تر و رکیک تر هرگز نمیتواند در برابر ریزش خون هزاران انسان وطن ما و اساس گذاری خرابی ها و ویرانی های کشور ما که از تبعات رژیم خلق و پرچم تا هنوز خون هموطنان ما در اثر انتحار و انفجار به زمین می ریزد، بدل بها باشد.

تعجب اینجاست، این آقای پرچمی که در استرالیا زنده گی میکند، کشوری که دران آزادی بیان بر مبنای دمو کراسی تسجیل شده است، آیا متوجه نشده که در کشور های پیرو دمو کراسی نویسنده گان، طنز نویس و کاریکاتور نگاران به بهانه های مختلف از رئیس جمهور تا صدر اعظم، کابینه، پارلمان ... را با قلم، بیان، تصویر و به ویژه کارتتون نگاری چنان ندافی می کنند که به (روباه) تشبیه کردن، به خیال آن نمی رسد، و یا چرا این آقا بی خبر ازان است که امروز مردم افغانستان شدید ترین کلمات را از طریق

رسانه ها در برابر کجروی های رئیس جمهور و بلند پایه ترین رجال دولتی اظهار می کنند. شاید یکی از دلایل تلفون کردن این آقا، همان خیالات دوران مخوف حاکمیت رژیم خلق و پرچم باشد که لب ها بسته و بر زبانها مهر خاموشی کوبیده شده بود.

در اخیر خاطر نشان می گردد که هفته نامه "افق" این ظرفیت را دارد؛ هرگونه اعتراض آن آقای پرچمی و رفقای او را علیه آنچه درین سطورگفته آمدیم، به ما ارسال کنند تا به نشر برساند.

با تشکرازتماس شما